

مانقورت (۱) در آذربایجان

غفور علیپور

داستانهای فولکلوریک در طول عمر چندین هزار ساله شان دمساز جاودانه ملل مختلف جهان بوده و است و شریک غمها و شادیهایشان. در این میان ترکان نیز همپا با سایر ملل در تاریخ چند هزار ساله پرفراز و نشیب خود، بی هیچ تصنع و تبلیغی داستانهایی را به عنوان قباله حیثیت و سند افتخار ملی خود دانسته اند و هر صنف و دسته ای به وسع فهم و اقتضای حالش آن را در مرکز توجه جامعه خود کشانده است. در این میان چنگیز آیماتف نامزد دریافت جایزه نوبل و یکی از بزرگترین نویسندگان ترک با شهرت جهانی، تصویرگر افسانه فولکلوریک مانقورت می باشد.

در داستان مانقورت خواننده اشارت شناس اهل تامل با دو عامل قوی سروکار دارد، یکی ذهن هوشمندانه مردم روزگاران کهن و دیگری طبع نکته پرداز آیماتف. این داستان را می توان محصول تجارب مردمی دانست که قرنهای پیش از ما گرفتار پنجه قوم ستمگر خونخواری به نام ژوان-ژوان بوده است و داستان آن روزگار سیاه سلطه را سینه به سینه منتقل کرده اند تا فرزندان و نوادگان، اگر در پنجه ظلمی گرفتار آیند، با اتکاء به تجربیات گذشتگان خویش به چاره جویی پرداخته خود را آزاد سازند و از افسانه دیرینه برای رهایی از تباهی روزگارشان مدد جویند.

مانقورتهای جوانان نگوئبخت اسیر دست ژوان-ژوانها هستند، که آنها ابتدا سر اسراء را از ته تراشیده، پوستینی از جنس گردن شتر (محکم ترین قسمت پوست شتر) را به شکل کلاه مانندی درآورده با مایعاتی شبیه به چسب بر سرشان می چسبانند و آنها اسیران را روزها دست بسته در زیر آفتاب سوزان صحرای "ساری اوزک" نگه می داشتند. رشد موهای سر شکنجه ای وحشتناک برای قربانیان بود، بدین ترتیب موها در پوست سر فرو می رفتند. چیزی نمی گذشت که فرد تمام خاطرات گذشته خود را از دست می داد و تبدیل به موجود مجهول الهویه ای می شد که بی اجازت و رضایت ارباب قادر به انجام هیچ کاری نمی بود. یک مانقورت ده برابر یک غلام معمولی قیمت داشت. چرا که علاوه بر جسمش، روحش نیز در خدمت ارباب بود و هر کار سخت و دشواری را بدون هیچ شکایتی با کوچکترین اشارتی انجام می داد.

یکی از این مانقورتها جوانی به نام ژولامان (۲) فرزند دونن بای می باشد که مادرش وی را برای گرفتن انتقام قتل پدرش از ژوان ژوانها تربیت کرده است. مع الاسف وی به اسارت آنها در می آید و سرنوشتی بدتر از پدرش نصیبش می شود. در این میان مادر ژولامان نگران، هراسناک و ناآگاه از سرنوشت فرزند خویش تمام بیابان را برای یافتنش وی زیر پا می گذارد. اگرچه فرزندش را می یابد ولی یافتنش مصیبتی بزرگ برای مادرش می باشد. مانقورت مادرش را نمی شناسد، سرزمینش را به خاطر نمی آورد، اصلیتش را نمی داند و ... در پایان داستان، تراژدی غم انگیزی رقم می خورد که قربانی آن مادری است که به تیر نادانی فرزندش بر خاک افتاده است.

از آن روز پرنده دونن بای بر فراز بیابان ساری اؤزک پر می زند و بر گوش هر رهگذری آواز کنان می گوید: « ... به یاد بیاور، از چه کسانی هستی؟ نامت چیست؟ پدرت دونن بای می باشد. دونن بای، دونن بای، ... »

آذربایجان غرق در درد و رنج از نامردی خدایگان شونیست بسان مادر مانقورت، نظاره گر اعمال و رفتار عده قلیلی از فرزندان مانقورت شده اش است، فرزندان که ناخودآگاه از خویشتن خویش گسسته اند و به سرکوب آن نائل آمده اند و نسبت به باورها و علایقشان احساس بیگانگی نموده و از حیات خود تنها تصویری از خود را ارائه می دهند و ناآگاهانه راضی از بهره کشی خود توسط اجانب می باشند.

درد امروز آذربایجان، ثمره پیمان و اتحاد دو نیروی استعماری است که در آغاز قرن بیستم در چپاول و استعمار ملت آذربایجان، منافع مشترک یافته اند. یکی استعمار بریتانیا، پیش قراول جهانخواران دنیا و دیگری شونیسم فارس که از اواخر قرن نوزدهم شکل سازمان یافته سیاسی به خود گرفته است. اگر چه به ظاهر میان این دو نیروی استعماری تشابه و سازشی نمی باشد، همانا منافع مشترک، آن دو را با ریسمانی محکم به هم گره زد. چنین بود که خدایگان شونیست به یاری بریتانیا، رضا خان میر پنج را برای قبضه قدرت و حکومت آماده ساخت.

چنانچه می دانیم به روی کار آمدن پهلوی ها مقارن با ارتباط برقرار کردن ایران با دنیای مدرنیته و شکل گیری دولت مدرن و بوروکراسی در ایران و آشنایی ایرانیان با رسانه های جدید تبلیغی، آموزشی و بدست گرفتن ابزارهایی همچون مدرسه و دانشگاه توسط شونیستها بود و بدین گونه بود که به دستور خدایگان شونیست، مزدورانشان دست به اقدامات گسترده ای زدند که به طور خلاصه می توان آنها را به دو قسمت اساسی زیر تقسیم نمود:

۱. تحریف تاریخ، تحقیر فرهنگ، زبان و تلاش در جهت محو هویت آذربایجان:

تحریف تاریخ اولین اقدام اساسی بود که مزدوران شوونیست بدان تمسک جستند. دهها به اصطلاح محقق و تاریخ نگار در سطح وسیعی دست به جعل حقایق تاریخی و سند سازی علیه ترکها پرداختند و سعی در نشان دادن ترکها به صورت اقوام بی رحم با تاریخی هولناک نمودند. یکی از این روشنفکران یک شبه، شخصی به نام کسروی بود که در عین جیره خواری، تئوریزه کردن ترک زدائی را بر عهده گرفت. هم او بود که اصطلاح خیالی تحت عنوان «زبان آذری» را که به زعم وی شاخه ای از زبان پهلوی است، ساخته و پرداخته کرد و اشخاصی همچون محمود افشار، ذبیح الله صفا، حسن ارسنجانی و ... را رهروی این راه نمود.

به جای تمدن هفت هزار ساله در منطقه که با حاکمیت سومریان، ایلامیان، کوتیان، لولوبیان، اورارتویان، ماننایان، هونها و ... که اجداد ترکهای امروزی محسوب می شوند، بوده است، مبداء تاریخ کشور را زمان کوچ اقوام آریایی به ایران قرار داده اند (۹۰۰ ق.م) و وجود اقوام ترک در منطقه را به کلی در پرده ابهام نهادند.

بدین گونه تبلیغات علیه زبان، فرهنگ و تاریخ ملت آذربایجان به اوج خود رسید و هویت و موجودیت وی به طرق غیر انسانی انکار گشت. مقام و مسئولان در شهرهای آذربایجان بخصوص تبریز برای ترویج زبان کامبیز و داریوش (؟) اجازه نمی دادند حتی پیرزنان و پیرمردان در سوگ عزیزان از دست رفته یک جمله ترکی بگویند. عبدالله مستوفی، استاندار وقت با افتخار می گوید: «... هیچ وقت اجازه نمی دادم که روضه خوان در مجالس ختم ترکی بخواند و در سخنرانیها می گفتم: «شما اولاد داریوش هستید چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می زنید؟»

محمود افشار یکی دیگر از این دست تئوریسین ها اهداف خدایگان را چنین اعلام می کند: «... باید همه یک صدا بکوشیم که یک زبان در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبانهای بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمی شود مگر به وسیله تأسیس مدارس ابتدائی در همه جا، وضع قانون تعلیم عمومی اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسایل اجرای آن...»

باید هزارها کتاب و رساله دلنشین کم بها به زبان فارسی در تمام مملکت بخصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود. باید به وسیله انتشار روزنامه های کوچک ارزان قیمت محلی را به زبان ملی در تمام نقاط فراهم کرد. این کارها باید

از روی نقشه منظم و بوسیله دولت انجام گیرد». وی سپس کوچ دادن اجباری اقوام بیگانه زبان را به نواحی دیگر پیشنهاد می کند و می گوید: «اسامی جغرافیایی که به زبانهای خارجی و یادگار تاخت و تاز تیمور و چنگیز است باید تغییر یابد.» چنانچه مشاهده می شود در طول قرن اخیر تمامی ابزارها و اهرمها در اختیار خدایگان بوده است و در این مدت شونیستها چه بلاها که بر سر اقوام مختلف نیاورده اند. اگر چه دیگر از مترسکان خدایان (پهلوی ها) خبری نیست اما هنوز تئوری و افکار خدایگان بر روی آنتنها، نوشته بر کتب درسی و متأسفانه در اندیشه بعضی از دولتمردان می باشد. عصری که در آن زندگی می کنیم به تعبیری عصر ارتباطات نام نهاده شده است و جهان رو به سوی جهانی شدن (Globalization)، دهکده جهانی، مدرنیسم و عملی ساختن شعار تمدن جهانی، فرهنگ بومی دارد. فضا پیمایها و ماهواره های ملل مختلف بر فضا شناورند و چه مصیبت بار است گفتن اینکه ملت آذربایجان هنوز صاحب اولین حقوق انسانی خود نمی باشد و فرزندان این ملت نسبت به تاریخ، فرهنگ و زبانشان بی اطلاع نگه داشته شده اند.

۲. برافکندن اقتصاد:

اگر چه اواخر قاجاریه نهایت انحطاط و سقوط ایران بود، با این حال ثروتمندترین، پرجمعیت ترین و بزرگترین مملکت ممالک محروسه ایران، مملکت آذربایجان بود. واقع شدن در چهار راه قفقاز، اروپا، خاورمیانه و آسیای مرکزی و توانمندیهای شگرف مردمان این مملکت سبب پدید آمدن چنین شرایطی برای آنان شده بود ولی خدایگان شونیست چنین موقعیتی را بر نمی تافت.

نفرت و احساس ناامنی خدایگان سبب تحریم اقتصادی، اجتماعی مردان این دیار شد. به دست خدایگان این ایالت منسجم و گسترده را به بلوکهای مختلف تقسیم و حتی قسمتهایی از آن را به استانهای دیگر اهدا کردند و تا توانستند از وسعت جغرافیایی آن کاستند و برای ایجاد اختلاف بین ساکنان شهرهای مختلف تلاش کردند.

آری عملکرد مخرب رضا خان، نوچه خدایگان، این ایالت را که شایسته ترین مکان برای سرمایه گذاری های کلان ملی و جذب توریست و احداث واحدهای عظیم تولیدی، صنعتی و کشاورزی به شمار می رود، به بهانه واهی مرزی و ناامن بودن سبب تبدیل این سرزمین به دیار ارواح گردید. نزدیکی به اروپا و قفقاز، زمین های مساعد کشاورزی، آب و هوای مناسب، معادن بکر و گران قیمت، مردمانی سخت کوش و خلاق که به وفور در جای جای آذربایجان به صورت

مکمل در کنار هم قربانی غرض ورزی خدایگان گردید. بدین گونه به هر اندازه که شهرهای کویری آباد می شدند، در مقابل شهرهای آباد آذربایجان به کویر تبدیل می شدند. دامپروزی، کشاورزی، صنایع دستی هنرمندان و کسب و تجارت در این ایالت تحریم شده و دستخوش ورشکستگی گردید و فقر و نداری و بیکاری جایگزین رونق و آبادانی منطقه شد. چنین بود که مهاجرت گسترده آذربایجانی ها به شهرهای فارس نشین خصوصاً تهران، ابعاد ویرانگری به خود گرفت. کسادی تجارت، نبود حرمت انسانی سبب تشدید مهاجرت صاحبان ثروت، سودا و حرفه از آذربایجان گردید. در این بین هم اقشاری که نه حرفه ای داشتند و نه ثروتی و نه انگیزه ای برای ماندن در آذربایجان، بواسطه فقر روزافزون به انبوه مهاجران اضافه شدند و چنین بود که آلونک نشینها و حلبی آبادهای اطراف تهران محل تجمع آذربایجانیهای تهیدست گردید.

نتیجه گیری:

نزدیک به هشتاد سال است که ملت آذربایجان در زیر ضربات کاری شوونیستها دوام آورده است. خدایگان برای مانقورت کردن ملت آذربایجان به شیوه های وحشتناکی دست یازیدند که به طور خلاصه می توان از تلاش در جهت تحریف و جعل تاریخ و فرهنگ و تخریب اقتصاد آذربایجان نام برد. خدایگان با استفاده از تمامی ابزارهای خود اعم از حاکمیت سیاسی، ابزارهای دولتی و سیستم آموزشی یورش عظیم به این مرز و بوم را آغاز کرد و خودفروختگانی همچون کسروی، تقی زاده، کاظم زاده را اجیر نمودند. در این میان فشار اقتصادی درد مضاعف این ملت مظلوم بود. در این راه اگر چه اشخاصی همچون شیخ الاسلامی و مشکور مانقورت شدند و ندانسته تحت تأثیر سیستم، از مادر (آذربایجان) روی گردانده به قتلش رای داده، با شیطنت به سویس تیر پرتاب نمودند و خدایگان سرمست از رسیدن به پیروزی و قتل مادر نمی دانستند که از میان این خاکستر و ناامیدی، نسل تازه هویت جویی پا به عرصه وجود خواهد نهاد که سر تا پا عاشق وطن هستند و با استفاده از تجارب گذشتگان و امید به آینده ای درخشان با عزمی استوار پای در جای پای بابک و ستارخان خواهد نهاد و با اراده ای قاطع و استوار ضمن نهادن مرهم بر زخمهای مادر، برای پایان دادن به رنجهای مادر از جان و دل خواهد گذشت و این بار رنجنامه مادر در افسانه مانقورت شکل دیگری خواهد یافت و پایان

افسانه نه به مرگ مادر، بل به هلاکت خدایان شوونیست منجر خواهد شد. نسل جدید در کنار مادر برای مادر با تکیه بر عقلانیت مسلما سبب خواهد شد که خدایگان عقده هزار ساله اش را به خاک بسپارد.

منابع و مراجع:

۱. گذشته چراغ را آینده است
۲. نشریه اؤیرنجی شماره ۸، آذربایجان و روشنفکر ایرانی، نوشته آیدین صادقی
۳. نشریه اؤیرنجی شماره ۱۰، خدایان قدرت و نقش آنان در قلب تاریخ، نوشته کامران کشتیبان

توضیحات به عنوان زیر نویس:

۱. مانقورت: (مان+ قورت)، مرد ناقص (گرگ ناقص)، در زبان ترکی مردم آذربایجان نیز مان به معنای عیب و قورت به معنی گرگ می باشد.
۲. ژولامان: [ژول= یول (راه)، آمان=ایمن]، ایمن در راه، ژولامان هنگامی که ایل در حال کوچ بوده متولد شده است.